

از لابلای یادداشت‌ها و نیشته روزمره ام

تناقضات درون قومی و تضعیف مواضع خودی

تقسیم و توزیع قدرت بر بنیاد ریشه‌های قومی - نژادی

فاکتور قومی - ملی در روند سیاسی کشور

تأثیرات ملی - قومی و ویژگی‌های قومیت
اقداماتی در زمینه اصلاحات سیاسی
تکوین تحولات اجتماعی
روند قومی شدن سیاست

در سرآغاز نیشته کنونی، این مسأله قابل تذکر می‌باشد که در جوامع چند قومی، اصل قومیت‌گرایی و موجودیت شگاف‌ها میان آنها، از دیرباز مورد توجه جامعه‌شناسان و سیاستمداران قرار داشته است. آگاهی از ماهیت روابط درون قومی و بیرون قومی افراد در کشورهای چند قومی بمثابة یک پدیده اجتماعی، بیشتر ماهیت سیاسی و در نهایت بین‌المللی داشته است. ماهیت روابط درون قومی میان اعضای یک جامعه، اغلب ماهیت ارزشی دارد تا هنجاری، در حالیکه روابط بیرون قومی، بیشتر ماهیت هنجاری دارد. در تفسیر این دو نوع روابط باید گفت که روابط ارزشی ماهیت احساسی و عقیدتی داشته و کمتر ظرفیت تجزیه و تحلیل بر اساس سازه‌های عقلانی را دارا می‌باشد، در حالیکه روابط هنجاری، ماهیت عقلانی داشته و بیشتر مطابق ایده‌آل‌ها و برعلاقی عدالت خواهانه مردم استوار می‌باشد. بر اساس دیدگاه مندرک، بخش خاصی از ساختار جامعه قومی بیشتر به پیوندهای مشترک ارزشی و عاطفی وابسته است تا هنجارها که بتوان آنها را از طریق استدلال منطقی قانع ساخت.

تقریباً همه کشورهای از تاریخ پیدایش خویش، دوره‌هایی از قومیت‌گرایی را تجربه نموده‌اند. این گذار تنها در کشورما افغانستان در حال رخ دادن نیست، بلکه بسیاری از کشورها با این مسأله روبرو بوده‌اند. از اواخر دهه ۱۹۷۰، تقاضا برای شناختن هویت بر اساس نژاد، زبان و پس زمینه‌های قومی، مشروعیت نهادهای دموکراتیک را با مشکل روبرو ساخته است. اما با نگاهی به وضعیت اجتماعی افغانستان می‌توان به وجود شگاف‌هایی میان گروه‌ها پی برد که از مدت‌ها بدینسو موجود می‌باشد، این شگاف‌ها گاهی کاهش و گاهی هم افزایش می‌یابد.

تفکیک گروه‌های قومی، اغلب بمثابة توسعه‌گفتمان خود جدایی قومی، زبانی و... تفسیر می‌گردد. نباید فراموش نمود که از نخستین روزهای تشکیل و موجودیت حاکمیت سیاسی در افغانستان، تضادهای موجود میان قدرت سلطنتی و خان‌های قبیلوی در کشورما، اصل ثبات جامعه را بیش از پیش با تهدید مواجه نمود. اما یادآور باید شد که نحوه موضعگیری بسیاری از خان‌ها، شاه را ناگزیر به مبارزه علیه آنها نمود.

فاکتور دومی در مورد تضعیف قومیت در افغانستان را تقابل و رویارویی همیشگی و دشمنی میان سلطنت و قبیله تشکیل می‌داد. همچنان، علل اصلی و عمده مخالفت‌ها میان ملیت‌های مختلف کشور را که به زد و خورد‌های مسلحانه منجر گردید، اختلافات در مورد تصاحب زمین‌های حاصلخیز و مبارزه برای آب بمنظور آبیاری زمین‌های زراعتی تشکیل می‌داد. نزاع و خصومت میان غلجایی‌ها و درانی‌ها از جمله عواملی پنداشته می‌شود که بصورت کل، در تضعیف

پښتون های کشورما نقش عمده ایفا نمود، از جمله موارد یکی هم اینکه امیر کابل در زمان زمامداری احمد شاه، کلیه درانی های قبیله پوپلزایی را در پست ها و مقام های مهم دولتی گماشته و اما غلجایی ها اصلن حاضر به واگذاری و ترک پست ها و مقام های حساس و مهم دولتی در سیستم قدرت در افغانستان نبودند. به گونه مثال، در سال ۱۲۸۵، از جمله ۲۷ تن از سران مناطق ترکستان افغانستان، هفتاد درصد را نمایندگان قبیله درانی (بارکزیایی ها) تشکیل می دادند.

ریشه های دشمنی و رقابت میان قبایل متذکره، طی سده ها آنها با افسانه مهاجرت "غیرقانونی" پښتون های غلجایی تفسیر می گردد. مطابق اظهارات و تفسیرهای موجود، جد واصل و نسب افغان ها قیس شمرده می شود و بخش بزرگی از قبایل پښتون ها نیز از نواده هایش بشمار می آیند و اما گروه "بتنی" که غلجایی ها از آن منشأ می گیرند، از لحاظ نسب از یکی از جمله نواده های قیس که همسر ایرانی داشت، به دنیا آمده اند. در نهایت امر، نتیجه چنین می شود که غلجایی ها پښتون هایی محسوب می گردند که از مادر ایرانی و پدر افغان به دنیا آمده اند. همچنان، مطابق شواهد دیگر تاریخی و طبق بسی از نظریه های ارائه شده، در منطقه پښتون نشین غزنی، قبیله ای که اصل و نسب ترکی داشت، در اتحاد با قبایل دیگر، جذب گردید. قبیله ترکی جذب شده غلج نامیده می شد که غلجایی ها از آن منشأ می گیرند. بهر صورت، سنت های متذکره بمتابه علایم و نشانه های درجه دومی ریشه های پښتون های غلجایی بمتابه عامل و فاکتور مبارزه گروه های قبیلوی یاد شده بمنظور تصاحب قدرت به حساب می آید.

طی مدت زمان موجودیت ضد و نقیض گویی ها در مورد ایجاد و پایه گذاری جامعه یکرنگ و همسان (۱۲۶۵-۱۲۶۷) بصورت فزاینده بحث و گفتگوهای راه اندازی گردید. غلجایی ها بصورت یک کل، در مورد اینکه عبدالرحمان خان باید اجرای قوانین عمومی مالیه دهی را بصورت یکسان بر همه اقوام و قبایل کشور مرعی الاجراً و حتمی قرار داده و همه افراد جامعه را ملزم به پرداخت آن نماید، تأکید ورزیده و اعتراضاتی را نیز بمنظور فوق سازماندهی نمودند. در پاسخ چنین اقدامات، امیر به ترور، زندانی نمودن و اعدام معترضان متوسل گردید. به لطف بهتر شدن مناسبات با اقوام درانی، وفاداری سربازان و همچنان معاونت های مالی و کمک های تسلیحاتی انگلیس، امیر موفق گردید تا مخالفانش را بیرحمانه سرکوب نماید. نباید فراموش نمود که طی سال ۱۳۰۸ نیز، پیوستن قوای شاهی به نیروهای مربوط به حبیب الله کلکانی در جنگ غزنی را نیز نمونه ای از نارضایتی غلجایی ها از موقعیت منحصر بفرد شان محسوب می نمایند.

اما در آخرین مورد، مبارزه درانی ها و غلجایی ها بمنظور تصرف قدرت به حواله ثور ۱۳۵۷ منجر گردید، انتقال قدرت از درانی ها به غلجایی ها (تره کی و امین)، اصل توازن سنتی قدرت را برهم زده و قبایل غلجایی در اهرم قدرت قرار گرفتند. تحت تأثیر مستقیم تبلیغات دینی و مذهبی و فشار فزاینده مقامات "منطقه قبیله ای" پاکستان، بسیاری از افراد مسن افغان در امر مبارزه بمنظور دفاع از زمین و اراضی شان و مدافعه از حق خودارادیت قبایل به اقداماتی متوسل گردیده، نارضایتی اهالی منطقه از "مراکز مرزی"، عملن به نمایش گذاشته شده و به جریان اصلی تناقض سنتی مبدل گردید. مقاومت قبایل جداگانه به بمباردمان مناطق و محلات بود و باش اهالی ملکی انجامید.

با در نظر داشت تناقضات و خصومت هایی که مشخصه مناسبات میان اجتماعات بزرگ قبیلوی و همچنان میان قبایل جداگانه نیز بود، به ذکر مشاهدات دوگانه در مورد اکتفا ورزیده می شود. اختلافات میان تحرکات و جابجایی هایی بمنظور حفظ و تداوم بود و باش اهالی بومی و بمنظور تصفیه حساب های قومی و حفظ و نگهداری سربازان و جنگجویان مسلح و همچنان تقسیم قبایل هنوز هم موجود بوده و واقعیتی نیست که قابل حذف باشد، بناءً، اگر قبیله ای بدون قید و شرط جهت و جانب مورد نظر را اتخاذ نماید، به این مفهوم تلقی نمی گردد که قبیله همجواری نیز از عین وضعیت پیروی نماید. در بسا از برهه های تاریخی، مبارزه میان قبیله ها، نتایج معکوسی نیز بیار آورده است. بنابراین، همیشه و در کلیه شرایط، مناسبات متقابل قبایل را باید در نظر داشت، چنین وضعیتی بایست بمتابه فاکتور اساسی حل و فصل مسأله تشکیل دوستان قبیله بی محسوب گردد.

تذکر این موضوع لازمی بنظر می رسد که عامل خارجی در تشدید تناقضات قبایل کشورما نقش عمده و بس فعالی ایفا نمود. قبل از همه، جنجالی ترین موضوع، اصل به رسمیت شناختن خط فرضی "دیورند" می باشد که طی سال ۱۲۷۲ توسط استعمار انگریز بر پیکر افغانستان عزیز و برگزیده باشندگان منطقه تحمیل گردیده و برادران هموطن ما را به دوسوی "خط"، از هم مجزا نمودند که در نتیجه، کندهار و پشاور نیز بمتابه دو مرکز پښتون نشین تثبیت گردید. مرز جدید سیاسی یا به اصطلاح خط "دیورند" نه تنها مرز قومی و نژادی میان پښتون های کشورما، بلکه بزرگترین جدایی و انفکاک میان قوم

"مومند" را نیز بیبار آورد.

فاکتور مساعد دیگر در امر رشد و تکامل قوم پښتون کشورما، نقل مکان و جابجایی بیشترین بخش پښتون ها به مناطق شمال کشور محسوب می گردد. شکل دیگر تثبیت ملیت پښتون از لحاظ شرایط اقتصادی - سیاسی، وضعیتی محسوب می گردد که هسته های اقتصادی - سیاسی دولت بصورت تدریجی از مناطق و محلات پښتون نشین کندهار به کابل به اصطلاح تاجیک نشین نقل مکان داده شد.

این واقعیت نباید فراموش خاطر ما گردد که اصل قوم در کشورما، بنا بر دسایس و اقدامات مغرضانه خارجی ها مورد تهدید قرار گرفته و بیش از پیش تضعیف گردید. جنگ در کشور عزیزما و بارتباط آن بدتر شدن شرایط بود و باش و تهدید مستقیم زندگی اهالی سبب عبور عشایر از خط مرزی بمنظور دستیابی به کار و شغل در خارج از مرزهای کشور گردید. این جابجایی ها بصورت عمده در آنسوی خط تحمیلی "دیورند" صورت گرفت، تعداد مهاجران کشورما در سرزمین پاکستان همین اکنون به میلیون ها تن بالغ می گردد. بایست متذکر گردید که در نتیجه جنگ و بمباردمان های پیهم مناطق قبایل، عشیره های افغان، ناگزیر به ترک سرزمین و منازل رهایشی و خانه و کاشانه شان شده و در سرزمین های بیگانه رحل اقامت افکنده و همین اکنون در بدترین شرایط و ناگوارترین حالت حیات بسر می برند.

تضعیف مواضع قومیت پښتون با سلسله تثبیت اقلیت های قومی، به نخبگان شمال این امکان را میسر نمود تا ادعای تسلط بر حاکمیت به مقیاس ملی را نمایند که اتخاذ چنین موقف و موضعگیری با مخالفت پښتون ها مواجه گردید، مبارزه ای که در حافظه قبایل در تسلط قبلی و در امر ستیزه جویی افغان ها بمفهوم وسیع کلمه تداعی نموده و بصورت کاملی تبلور می نماید. تمامی حقایق فوق و فاکت های ارائه شده می رساند که زد و خورد ها در کشورما، قبل از همه تبارز دهنده تضادهای قومی در اراضی متعلق به کشور عزیزما افغانستان محسوب می گردد.

اگر به شکل قومی درگیری ها طی سال های ۹۰ سده ۲۰ نظر افکنیم، این واقعیت قبل از همه مسلم می گردد که پس از تصرف قدرت توسط مجاهدین در سال ۱۳۷۱، دولت نهایت ضعیفی پا بعرصه وجود گذاشت. عدم تمرکز قدرت سبب پیدایش سلسله تشکیلات مستقل اداری - ارضی در کشور گردید. طی سال های ۱۳۷۲ - ۷۳، احزاب و دسته بندی های مختلفی بر بنیاد مشخصات ملی تشکیل گردیدند که بیشتر از این، نقطه نظرهای ایدئولوژیک و سیاسی قبلی رنگ باخته و مفهومش را از دست داد. مبارزه گروه بندی ها بیش از پیش و قبل از همه به تضادها و ضد و نقیض گویی های قومی مبدل گردید. در این برهه زمانیست که در کنار عوامل دیگر، از جمله نارضایتی و عدم خوشنودی پښتون ها در از دست دادن مواضع حاکم در کشور سبب پیدایش گروه "طالب" ها گردید.

با ظهور "طالب" ها طی سال ۱۳۷۳، زد و خورد ها بصورت تدریجی به مبارزه پښتون های جنوب با غیر پښتون های شمال کشور مبدل گردید. از تعدد پښتون ها در صفوف "طالب" ها، بصورت یک کل، بمثابه شعار ناسیونالیزم پښتون استفاده ایزاری بعمل آمد. آنها طی مدت زمان نیمه دوم سال های ۹۰ سده ۲۰ درصد تسلط بر شمال کشور گردیدند که بیشترین تعداد باشندگان آنرا، تاجیک ها، ازبک ها، هزاره ها و دیگران تشکیل می دادند. زشت ترین اعمال و خشن ترین برخورد پولیس آنها در عرصه چگونگی اجرا و نحوه عملکرد مقررات اعمال شده در قبال اهالی کشور، بویژه در قبال زنان، نارضایتی های وسیع و گسترده اهالی و باشندگان کشور را سبب گردید.

اقدامات "طالب" ها بهدف تسلط بر شمال کشور و وسعت بخشیدن مناطق تحت تصرف شان با عدم موفقیت مواجه گردید. همچنان به تاریخ ۷ ماه اکتوبر سال ۲۰۰۱، ایالات متحده بهدف انجام عملیات ضد تروریستی، به اراضی کشور ما لشکرکشی نموده که در نتیجه، سقوط و سرنگونی حاکمیت "طالب" ها را بیبار آورده و از تاریخ ۲۷ نوامبرالی ۵ دسمبر در شهر بن کشور آلمان، حاکمیت سیاسی کشورما در حالیکه کلیه پست های کلیدی را نمایندگان "اتحاد شمال" تصاحب نمودند، تشکیل گردیده و در نتیجه عدم رضایت پښتون ها را بیبار آورد. در مورد وضعیت کشور باید یادآور شد که پس از سال ۱۳۸۰ و تشکیل اداره موقت و دولت انتقالی، ایجاد و تشکیل مقامات جدید رهبری در مرکز و ولایت های کشور، آنقدر ها هم ساده نبود. چنانچه در نیمه نخست سال های ۹۰، کشور بصورت قطع ویران گردیده و به چندین بخش تقسیم گردیده بود و مناطق مستقل از اداره مرکزی عملن وجود داشت. قدرت مرکزی صرف به مرکز و شهرهای بزرگ خلاصه می گردید. تقریباً در بیشترین پست های کلیدی ادارات دولتی در مرکز و ولایت های کشور، قوماندان های محلی جابجا

گردیدند که از قدرت واقعی در محلات برخوردار بوده و جاه طلبی های شان را از طریق تولید و قاچاق مواد مخدر مرفوع می نمودند. نباید فراموش نمود که بسیاری از رهبران گروه های مسلح تمایلات تجزیه طلبانه رانیز با خود حمل می نمودند. در شرایط و وضعیت متذکره، شاهد زد و خورد ها و نبردهای خونینی میان بسیاری از قوماندان های مسلح بودیم که در نتیجه، مقادیر بیشمار سلاح و مهمات جنگی در اختیار اهالی کشور قرار گرفت. تحویل و واگذاری سلاح به قوماندان های محلی و ارائه کمک های مالی ایالات متحده در جریان مبارزه با "طالب" ها، سبب ساز ارتقای بیش از پیش اختلافات بین المللی نیز گردید. قابل یاددانهی پنداشته می شود که طی سال ۱۳۸۱، درگیری های شدیدی در صفحات شمال کشور بوقوع پیوست و همچنان در ولایت های هرات، پکتیا، ننگرهار و در اطراف و نواحی خوست، قوماندان های محل به تقسیم و توزیع قدرت مبادرت ورزیدند. در پایان سال متذکره انتخابات بمنظور تشکیل لویه جرگه صورت گرفته که البته در کابل این امر به آرامی وبدون حادثه قابل ذکر سپری گردید. در باقی سایر ولایت هاومناطق مورد نظراز نیروی فشار کار گرفته شده و انجام امور متذکره بدون حادثه سپری نگردید. میان واحدهای ولایت های هرات وکندهار زد وخوردهایی بوقوع پیوست ودر فرار و نيمروز بیشتر از صد نفر به خاک و خون کشیده شدند. زد وخوردهای یادشده میان گروه های وفادار به اسماعیل خان و جنگجویان منتسب به امان الله صورت گرفت.

اما با انکشاف حوادث وچگونگی سیر وقایع کنونی و موضعگیری های دولت افغانستان در شرایط کنونی کشور ما و پیشنهاد هایی بمنظور تأمین صلح و آشتی در کشور از طریق گفتگو و انجام مذاکره با مخالفان مسلح بمفهوم وسیع کلمه، این سوال ذهن همه را بخود مشغول می نماید که آیا "طالب" ها وسایر جنگجویان گروه های مسلح حاضر به صلح و مذاکره می باشند؟ آیا آنها خود از اراده و توان اتخاذ تصمیم برخوردار می باشند؟ و یا اینکه به نیروی سومی باید مراجعه صورت گیرد؟

چندی قبل، دولت افغانستان اعلام داشت که حاضر است تا "طالب" ها را بمثابه سازمان سیاسی برسمیت شناخته و وارد مذاکرات صلح با آنها گردد. مصالحه متذکره بمثابه زیرساختی بمنظور تداوم مناسبات و انجام گفتگوهای صلح تلقی گردیده و چنین ادعا گردید که از این امکان و فرصت طلایی بمنظور ختم جنگ و قطع کامل و بی چون و چرای خونریزی باید در کشور عزیز ما استفاده اعظمی بعمل آید.

همچنان، دولت افغانستان این موضوع را با وضاحت کامل بیان نمود که اگر "طالب" ها وارد مذاکرات صلح آمیز بمنظور ایجاد مصالحه گردند، به آنها امتیازات معینی قائل خواهد گردید، از جمله برسمیت شناختن آنها بمثابه حزب و تشکل سیاسی رسمی در کشور که در نوع خود بمثابه آغاز مرحله قابل توجه در سیر حوادث کنونی کشور محسوب می گردد، اما نباید عوامفریبی نمود، باید با منابع قدرت هایی مذاکرات صورت گیرد که مدافع مالی و جنگی و پدر معنوی "طالب" ها محسوب می گردند، پس باید منافع پاکستان، کشورهای همجوار افغانستان، منافع و مصالح فدراتیف روسیه و ایالات متحده در اراضی کشور ما باید سراز نو تعریف گردد. اگر منافع و مصالح کشورهای مورد نظر و مراکز قدرتی که در حوادث وپروسه سیاسی کشور ما دخیل می باشند تعریف نگردیده و تبلور نیابد، آنها منافع و مصالح ذکر شده را در ارتباط مستقیم با "طالب" ها بدست خواهند آورد. قبل از اقدام به تدویر مذاکرات، باید ثبات نظام و امنیت جامعه تأمین گردیده و بمنظور دستیابی به اهداف مورد نظر، از موقعیت قابل قبولی باید برخوردار بود.

رئیس جمهوری کشور در آغاز کار مذاکرات وکنفرانس "پروسه کابل" که نمایندگان ۲۵ کشور در آن حضور بهم رسانیده بودند، مسأله متذکره را اظهار داشته، بر امر مصالحه در کشور تأکید ورزیده و اعلام داشت که با آغاز گفتگوهای صلح، دولت افغانستان بمنظور حذف نام های رهبران "طالب" ها از فهرست سیاه اقدام ورزیده و همچنان زمینه و امکانات تهیه گذرنامه های افغانی را به آنها نیز مساعد نموده و همچنان رهایی تمامی زندانیان "طالب" ها از زندان های کشور نیز جز برنامه متذکره خواهد بود. با عودت مهاجران و منصرف گردیدن جنگجویان از برخورد و درگیری، زمینه های کاریابی و امکانات دستیابی به شغل مناسب برای آنها مساعد می گردد. در مقابل "طالب" ها از جنگ دست کشیده و حاکمیت کنونی کشور را برسمیت بشناسند. "طالب" های محافظه کار، طی مدت زمان پنج سال بر کشور ما حاکمیت راندند، اما پس از شکست، اراضی کشور ما را ترک گفته به مناطق مربوط به کشور پاکستان پناه داده شده و بمنظور تداوم فعالیت های تخریبی در کشور ما مورد نوازش و الطاف کشورهای مورد نظر قرار گرفته که متأسفانه این سلسله تاکنون همچنان ادامه دارد.

سوم ماه مارچ سال ۲۰۱۸